



دوماهنامه علمی- پژوهشی

د ۱۰، ش ۲ (پیاپی ۵۰)، خرداد و تیر ۱۳۹۸، صص ۷۳-۹۸

فرایندهای واجی در قرآن؛ مطالعه موردی: ابدال

شهریار ضیاء‌آذری^۱، سیدبابک فرزانه^۲، سیدابراهیم دیباجی^۳

۱. دانشجوی دکتری، گروه زبان و ادبیات عربی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

۲. استاد گروه زبان و ادبیات عربی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

۳. استاد گروه زبان و ادبیات عربی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

دریافت: ۹۶/۹/۱۵

پذیرش: ۹۶/۱۱/۲۷

چکیده

قبایل عرب در سرتاسر شبه‌جزیره عربی می‌زیسته و در یک نقطه جمع نبوده‌اند. برخی در حضر و برخی در بادیه در پی آب و توشه به سر می‌برده‌اند. بی‌گمان قبیله‌هایی که در بادیه می‌زیسته‌اند، روش‌های خاص خود را در ادای واژگانی داشته‌اند و این روش‌ها با قبایل حضری متفاوت بوده و اثر بیشتری در تعدد لهجه‌های عربی و ویژگی‌های هر لهجه داشته است. برخی تلفظ‌ها در شمار عناصر زبان قوم و در قلمرو واژگانی قرآن کریم قرار گرفت و در منطقه‌ای، ادای کلمه‌ای با حرفی غیر از حرف به‌کار رفته در منطقه دیگر بود. هدف از این پژوهش، بررسی تحولات آوایی زبان عربی در قلمرو قرآن کریم از طریق رهگیری فرایند واجی ابدال در چارچوب زبان‌شناسی تاریخی به‌منظور تعیین نقش فرهنگ و اقلیم بر آواهای زبان عربی است.

روش این تحقیق، کتابخانه‌ای است و نخست به انگیزه‌های عرب، در تلفظ به حرفی متفاوت پی می‌بریم و سپس با کنکاش در جغرافیای زیستی و تجوید زبانی عرب، سعی می‌کنیم به خاستگاه پدیده ابدال برسیم و آنگاه نظام آوایی زبان عربی را در واژه‌هایی که مخارج یا صفات مشترک دارند، بررسی می‌کنیم. آنگاه پدیده ابدال را در نسبت میان حرف قدیم و حرف جدید واکاوی می‌کنیم و با طرح نمونه‌هایی از آن، به نقش و سهم قبایل در این گونه از فرایندهای واجی می‌بریم.

واژه‌های کلیدی: فرایندهای واجی، ابدال، لهجه، لَعَّه، لَغَّیَّه، لُغَّه، لُغَّه، اسبق.

۱. مقدمه

واج در زبان‌شناسی، کوچک‌ترین جزء مشخص کلام است. عمده‌ترین نقش واج، جداسازی واحدهای گفتاری از یکدیگر است و می‌توان گفت از ترکیب واج‌ها، سامانه ارتباطی یعنی زبان به وجود می‌آید (سرهنگیان، ۱۳۵۶: ۴۵۱). واج‌شناسی یکی از بخش‌های زبان‌شناسی است که موضوع آن، مطالعه واج‌های زبان است؛ اما واج‌شناسی تاریخی، به سیر تحول نظام آوایی زبان و به‌ویژه سیر تحول واج‌های آن طی ادوار مختلف زبان می‌پردازد (مطلبی و همکار، ۱۳۹۲: ۳۱۳). بخش واژگان زبان، بیش از هر بخش دیگری از انواع تغییرات علمی، فرهنگی و اقلیمی تأثیر می‌پذیرد. این تغییرات ممکن است به‌مرور زمان در تلفظ، شکل نوشتاری و معنای واژه ظاهر شوند. واحدهای آوایی زبان، هرگاه در زنجیره کلام در کنار یکدیگر قرار گیرند، از هم تأثیر می‌پذیرند. هرگاه این تأثیرات، نمود واجی پیدا کنند؛ یعنی در حد تغییر، حذف، افزایش و... یک واج باشند، فرایند واجی نامیده می‌شوند (عمرانی، ۱۳۸۲: ۲۳/۱).

ابدال یکی از فرایندهای واجی موجود در بیشتر زبان‌هاست و در آن، واج‌شناسی و جامعه‌شناسی در تعامل با یکدیگر قرار می‌گیرند و انگیزه‌های واج‌شناختی در این فرایند بیش از انگیزه‌های آوایی است.

در این تحقیق سعی بر آن است تا نشان داده شود که آوای متعدد حاصل از واج واحد، می‌تواند تحت تأثیر گرایش‌های اجتماعی و قبیله‌ای باشد. در ادامه پس از ارائه پیشینه تحقیق، پنج نمونه از واج‌هایی را در قرآن کریم بررسی می‌کنیم که در قبیله یا قبایلی خاص، دچار ابدال شده‌اند تا بتوانیم پاسخی برای دو پرسش زیر بیابیم که در این تحقیق مطرح است:

۱. چگونه می‌توان میان حرف مُبَدَل و مُبَدَلُ منه رابطه قدمت و حدوث تعریف کرد؟
۲. آیا قرآن که به زبان قوم حضرت محمد (ص) نازل شده، منطبق بر زبان جغرافیای محدود است؟

براساس پرسش‌های بالا، فرضیه‌های زیر مطرح می‌شوند:

- ۱- مسئلهٔ اسبق، قاعده‌ای محرز و اجتناب‌ناپذیر نیست.
- ۲- وجود ابدال، نشانهٔ جامعیت قرآن کریم و اشتغال آن بر تمام زبان‌های قبایل و لهجه‌های عربی در زمان نزول است.

۲. پیشینه تحقیق

اندیشه تغییرات واجی، به خلیل بن احمد فراهیدی (ف. ۱۷۵ق) باز می‌گردد. وی کوشیده است تا واژگان زبان عربی را با تکیه بر تمام شکل‌های احتمالی که از جابه‌جایی صامت‌ها به وجود می‌آید، گرد آورد و مستعمل و غیرمستعمل آن‌ها را از یکدیگر باز شناسد. با این همه، ابن جنی (ف. ۳۹۲ق) خود را نخستین کسی می‌داند که روابط میان این قبیل از واژگان را اشتقاق اکبر نامیده، و پیش از وی کسی برای آن، نامی برنگزیده است. البته وی اعتراف می‌کند که پیش از او ابوعلی فارسی (ف. ۳۷۷ق) این روابط را دریافته بوده، اما بر آن‌ها نامی نگذاشته و شرحشان نداده است (ابن جنی، ۱۹۹۰: ۱۳۳/۲). ممکن است نظریه ابن جنی، بی‌تأثیر از اندیشه خلیل نبوده باشد؛ اما تفاوت آشکاری که میان روش خلیل و لغت‌نویسانی که از وی پیروی کرده‌اند، با طرح ابن‌جنی وجود دارد، این است که خلیل و پیروانش خلاف ابن‌جنی، صورت‌های به‌دست آمده از قلب واژگان را به یک معنای واحد باز نمی‌گردانده‌اند (کیا، ۱۳۴۰: ۱) و در میان دانشمندان کهن برخی چون سیوطی (ف. ۹۱۱ق) نظر ابن جنی را مردود شمرده‌اند (سیوطی، ۱۹۸۴: ۳۴۷/۱). در میان معاصران نیز گروهی نظر او را رد کرده‌اند (یعقوب، ۱۹۸۲: ۲۰۲/۱) و گروهی نیز با میانه‌روی بر این باور شدند که نظر ابن جنی را می‌توان پذیرفت؛ اما در پاره‌ای از مفردات، نظری نادرست دارد (صالح، ۲۰۰۹: ۱۹۴/۱؛ یعقوب، ۱۹۸۲: ۲۰۳/۱). برخی نیز برآنند که ابدال واجی از سنت‌های عرب و مسئله‌ای کلاسیک است و نمی‌توان آن را در شمار تقسیمات اشتقاق قرار داد و اشتراک معنوی میان واژه‌هایی که از جابه‌جایی صامت‌ها به وجود می‌آید، از باب ترادف است، نه اشتقاق (یعقوب، ۱۹۸۲: ۲۰۳/۱). سیوطی نیز پدیده جابه‌جایی‌های واجی را بیشتر پدیده‌ای صوتی و لهج‌ای دانسته است تا اشتقاقی (سیوطی، ۱۹۸۴: ۴۶۰/۱؛ نیز نک: یعقوب، ۱۹۸۲: ۲۰۸/۱).

قدما نسبتی را میان تنوعات زبانی با عوامل اجتماعی و زیستی نیافته؛ اما معاصران، همت بسیاری را در کشف این نسبت‌ها به کار بسته‌اند. احمدخانی (۱۳۹۵) معتقد است تنوعات زبانی، با پیچیدگی روابط اجتماعی، گسترده‌تر می‌شوند و در این میان، تعامل عوامل آوایی و اجتماعی در تنوعات زبانی نقش فراوانی دارند و در واج‌شناسی اجتماعی، تفاوت‌های تلفظی از لحاظ اجتماعی معنادار بررسی می‌شوند (محمدرضا احمدخانی و همکاران، ۱۳۹۵: ۲۱).

از سویی اگرچه برخی رسایی را ترجمه‌ای از بلاغت می‌دانند؛ ولی در مفهوم زبان‌شناختی- اش، کردزعفرانلو (۱۳۹۴: ۲۰۹) از قول هایمن^۲ رسایی را عبور نسبتاً آزاد هوا از طریق بینی یا دهان تعریف می‌کند و بر این اساس نتیجه می‌گیرد که میزان گرفتگی در دستگاه گفتار با میزان رسایی رابطه معکوس دارد و هر واحد واجی نمی‌تواند آزادانه در هر جایگاه از ساختمان هجا قرار بگیرد؛ زیرا حضور آن در یک بافت مشخص، تابع میزان رسایی، محل تولید و نحوه تولید آن در مقایسه با سایر واج‌ها در درون هجاست.

عرب در زبانش دارای واج‌هایی است که فقط به گاه ضرورت با آن سخن می‌گوید و هرگاه ناچار شود آن صداها را هنگام تکلم به حروفی که مخرج نزدیک دارند، تبدیل می‌کند. مانند «ب» و «ف» که کلمه «بُور» را در اضطرار، «فُور» تلفظ می‌کند. مثال دیگر، حرفی است میان «ق» و «ک» و «ج» که در یمن رواج دارد، نظیر «جَمَل» که در ضرورت، «کَمَل» تلفظ می‌کنند. یا نظیر حرفی که میان «ش» و «ج» و «ی» قرار دارد و نمونه‌اش در مذکر، «عُلامج» و در مؤنث، «عُلامش» است. البته «ج» در اینجا کار «ی» متکلم را انجام می‌دهد و «عُلامج» همان «عُلامی» است و «ج» مشدد نیز کار «ی» مشدد را در نسبت بر عهده دارد و نمونه‌اش «بَصْرَج» و «کوفج» است که مراد از آن‌ها، همان «بصری» و «کوفی» است. طبری (ف. ۳۱۰ق) عقیده دارد عرب دارای اختلاف در لحن بیانی و ادای واژگانی بوده است (۱۹۵۴: ۹/۱) و لهجه‌های عربی تا حدی فزونی دارد که شمارش آن مشکل است (همان: ۱۵/۱). ابن جنی (۱۹۹۰: ۳۹۲/۱) به گسستگی برخی لهجه‌های عرب اشاره دارد تا حدی که بعضی لغات عرب را مانند عربی جنوب و به‌ویژه «جمیر»، از عربیت دور می‌کند و از لغتی مثل «بنی نزار» فاصله می‌گیرد. حتی ابو عمرو بن علاء (ف. ۱۵۴ق) پیش از ابن‌جنی و طبری عقیده دارد لسان «حمیر» و بقایای «جرهم» و نقاط جنوبی دوردست یمن، لسان ما نیست و عربیت آنان، عربیت ما به‌شمار نمی‌آید (جمعی، ۱۹۶۸: ۵-۴). ابن فارس (ف. ۳۹۰ق) که هم‌روزگار با ابن‌جنی بوده است، مثال «بُور» و «فُور» را تأیید می‌کند و آن را منطقی می‌شمارد (ابن‌فارس، ۱۹۹۷: ۲۹). البته ابن‌درید در این باره که «بُور» واژه‌ای عربی نیست، توضیحی نداده؛ ولی پیداست که «بُور» اگر جمع «بائر» و یا اسم جمع باشد، یقیناً واژه‌ای عربی و معادل «هالک» است (ابن‌منظور، ۱۴۱۴ق: ۸۶/۴) و در اثبات تازی‌نبودنش می‌توان به قول ابن سبیده (ف. ۴۵۸ق) در ماده «ب» و «ر» استناد کرد که «ابن بُور» را آنجا بیان کرده؛ ولی سیبویه (ف. ق) «ابن بُور» را با حرف «ن» و به صورت «ابن نور» به همان معنا ذکر کرده و آن

را به یمانیان و لغت ایشان منسوب نموده است (همان: ۲۴۶/۵) و طبعاً وقتی عرب حمیری بخواهد با زبان خویش، واژه‌های غیرعربی را تلفظ کند، نزدیکی مخرج «ف» به «ب» که هر دو از لب‌ها ادا می‌شوند، تعیین‌کننده بوده است.

۳. اشکالات اندام گفتاری

۳-۱. اصطلاحات «لُغَة» و «لُغِيَّة» و «لُغَّة»

از دیرباز، اصطلاحی در میان لغویان مرسوم بوده است که چنانچه حرفی در یک ماده لغوی، سابقه معجمی داشته و در زبان فصیح، پیشینه استعمال داشته باشد، «لُغَة» نام گیرد و گرنه، «لُغَّة» یا «لُغِيَّة» نامیده شود و زمانی که، هر دو احتمال را مفروض دانسته‌اند، عبارت «لُغَة أَوْ لُغَّة» را به کار برده‌اند.

این نام‌گذاری، یک روال تبعی از خلیل‌بن‌احمد (ف. ۱۷۰ق) است؛ زیرا نخستین بار، او در تبیین مفهوم واژه «دُعاق» به معنای «رُعاق» یا تلخ یا قاتل اشاره و تصریح می‌کند که این واژه را با «ذ» از یک اعرابی شنیده است و نمی‌داند که «لُغَة» محسوب می‌شود یا «لُغَّة»؟ (فراهیدی، ۱۴۰۹ق: ۱/۱۴۸).

«لُغَة» در کلام، یعنی عدول از حرفی به حرف دیگر یا سرزبانی صحبت کردن و «أَلْتَحَ» به کسی گویند که مثلاً «ر» را نتواند ادا کند و به جای آن، «غ» یا «ی» یا «ل» تلفظ کند و یا به جای «ص»، «ف» را و به جای «س»، «ث» را ادا کند. به بیان دیگر، چنین کسی قادر نیست زبان خود را به هرسو حرکت دهد و چون دچار سنگینی زبان است، پس کلام او واضح نیست. این فرد، زبانش از قرار در مخرج بعضی از حروف، ناتوان است، لذا زبان وی به موضعی که مخرج نزدیک‌ترین حرف به حرف مورد نظر باشد، می‌رسد. این اشکال زبانی را «لُغَّة»، فرد مبتلا به آن را اگر مذکر باشد، «أَلْتَحَ» و چنانچه مؤنث باشد، «أَلْتِغَاء» نامند. مصدر چنین فرایندی، «لُتَّحَ» است و «لُغَّة» اصطلاحاً به «فَم» یا دهان گفته می‌شود (ابن‌منظور، ۱۴۱۴ق: ۸/۴۴۸).

ابوحذیفه واصل‌بن‌عطاء معتزلی (ف. ۱۳۱ق)، ابواسحاق ابراهیم بن سری زجاج (ف. ۳۱۱ق) و ابوالقاسم عبیدالله بن محمد اسدی (ف. ۳۸۷ق) معروف به صاحب ابوعلی فارسی (ف. ۳۷۷ق)

از التغه‌های مشهور بوده‌اند (جاحظ، ۱۹۸۵: ۶۸/۲).

البته وقتی حرف جایگزین «ی» باشد، به کسی که به جای بعضی از حروف نزدیک به «ی»، حرف «ی» را ادا کند، «أَلِیغ» و اگر مؤنث باشد، «أَلِیغَاء» گفته می‌شود (ابن‌منظور، ۱۴۱۴ق: ۴۴۹/۸).

یقیناً در عصری که نقطه‌گذاری ابداع نشده بود، تفاوتی میان «أَلِیغ» و «أَلِیغ» نبوده است؛ زیرا «ث» و «ی» - و حتی «ب» و «ت» و «ن» - اگر بدون نقطه نوشته شوند، یکسان خواهند بود و از این رو، ماهیت «أَلِیغ» و «أَلِیغ» تفاوتی ندارد و چه‌بسا نتیجه قرائت‌های قبل از نقطه‌گذاری باشد که در نام‌گذاری یک فرد به «أَلِیغ» تلفظ‌های مکرر «ث» به جای «س» جلب توجه کرده و در نام‌گذاری فرد دیگری به «أَلِیغ» تلفظ‌های فراوان «ی» نمود پیدا کرده است. براین اساس می‌توان نتیجه گرفت که از پندار صاحبان معجم‌ها، عدول از اصل، باید عنوانی برای خود می‌داشت و چون خلیل‌بن‌احمد، پیش‌تر از دیگران، به تقابل دو واژه «لغۃ» و «لثغۃ» پرداخته، پس از او نیز، هرچا خروج از چارچوب لغوی عرب دیده، اصطلاح «لثغۃ» را در برابر «لغۃ» قرار داده است تا میان یافته‌ها با آنچه ریشه در عربی فصیح ندارد، شباهتی ایجاد کند. در کتب فقه اللغه، بر پدیده‌های زبانی که فرایند ابدال را به دنبال داشته باشند، معمولاً نامی بر وزن «فَعْلَلَة» برگزیده‌اند.^۳

۳-۲. پدیده ابدال و تلفظ‌های نابجا

ابدال از پدیده‌های عموم لغات، به‌ویژه عربی است. هرگاه حرفی را به جای حرف دیگری از کلمه، با حفظ سایر حروف آن واژه، جایگزین کنند، ابدال روی می‌دهد. برخی از زبان‌شناسان گذشته و معاصر، این جابه‌جایی را مطلق دانسته و ارادی پنداشته‌اند، در حالی که قیدی در تعریف آن وجود دارد که لزوماً «غیر ارادی» باشد؛ زیرا در آن صورت، گویا به عرب الهام می‌شد که عمداً صداها را جابه‌جا ادا کند (معن، ۲۰۰۱: ۲۹). پس می‌پذیریم که عرب از یک صوت، در دوره‌ای که اعراب و اِعْجَام وضع نشده بود، تلقی دوگانه یا چندگانه داشته است و برای روشن شدن مطلب، از دو زاویه به موضوع می‌نگریم:

اگر برای مثال از صدای حاصل از تلفظ واژه «سَقَر»، همین کتابت به ذهن همه می‌رسیده،

پس نباید منازعه‌ای باشد؛ اما با شنیدن تلفظ آن، املائی «سَقَر» در ذهن عده‌ای، و نیز املائی «صَقَر» در ذهن برخی، و همچنین املائی «زَقَر» در ذهن عده‌ای دیگر نقش می‌بسته است. و اگر نسخهٔ مکتوب در اختیار اعراب قبایل مختلف قرار می‌گرفت، با نگاه به یک واژه مثل «سَقَر»، صدای حاصل از تلفظ آن، در تمام قبایل یکسان نبود و تازیان «ربیعۀ» و «مضر» و «قضاعه» همگی حرف «س» را در کلمهٔ «سَقَر» می‌دیدند؛ ولی صدایی غیرهمسان با یکدیگر، تولید می‌کردند. واژهٔ «سَقَر» سه بار در قرآن کریم آمده است:

- یَوْمَ یَسْحَبُونَ فِی النَّارِ عَلٰی وُجُوهِهِمْ دُوقُوا مَسَّ سَقَرَ (قمر/۵۴/۴۸).^۴
- سَأُصَلِّیْهِ سَقَرَ (مدثر/۷۴/۲۶).^۵
- مَا سَلَکْکُمْ فِی سَقَرَ (مدثر/۷۴/۴۲).^۶

یوسف بن محمد بلوی (ف. ۶۰۴ق) در کتاب *الف باء*، حکایتی را از قول اصمعی (ف. ۲۱۶ق) ذکر کرده است:

دربارهٔ واژهٔ «سَقَر» فردی از قبیلهٔ «مضر» و فردی از قبیلهٔ «ربیعۀ» اختلاف نظر پیدا کردند. مضرى گفت: «سَقَر» و ربعی: «صَقَر». مردی از «قضاعه» می‌آمد. به داوری نزد اورفتند. گفت: من چنان که شما ادا می‌کنید، ادا نمی‌کنم. این واژه در حقیقت «زَقَر» است (۲۰۰۹: ۳۶۴/۲). پس اگر املائی «سَقَر» را فردی از اهل «مضر» می‌دید، صدای «س» را در تلفظ آن، تولید می‌کرد و چنانچه فردی از اهل «ربیعۀ» می‌دید، صدای «ص» را و اگر کسی از اهل «قضاعه» آن را می‌دید، صدای «ز» را ادا می‌کرد. درحقیقت، تفاوت اصوات، به اختلاف لحن بیانی و مخارج و صفات حروف مربوط بود، نه به ذات حرف و کتابت آن. این ابدال در قرائات قرآنی به قبیلهٔ کلب نسبت داده شده که از قبایل وسط جزیرهٔ عربی است و زمانی رخ می‌دهد که «س» قبل از «ق» یا قبل از «ط» قرار گیرد. (خطیب، ۲۰۰۲: ۲۳۹/۹). مثلاً بنی کلب آن را به صورت «زَقَر» خوانده‌اند (ابن جنی، ۱۹۹۳: ۱۹۶/۱؛ ابوحیان، ۱۹۹۸: ۳۲۵/۱). همچنین، بنی عذرۀ و بنی قین نیز در این ابدال، مشابه بنی کلب عمل می‌کنند (خطیب، ۲۰۰۲: ۱۸/۱). «س» در «سَقَر» صدایی مهموس دارد و هنگامی که قبل از صدای مجهور «ق» باشد، «ق» بر روی «س» اثر می‌گذارد و آن را به نظیر مجهور خود، یعنی «ز» بدل می‌کند و بدین ترتیب، انسجام میان دو صوت، از نظر جهر، پدید می‌آید. چنین پدیده‌ای در زبان عربی «مماثلۀ» نامیده شده که مهم‌ترین قانون در روابط صوتی

واژگان و حروف است و ما آن را به «شبییه سازی» با انواع «وارونه» و «پیشرو» برگردان می‌کنیم و این شبیه‌سازی، آنگاه روی می‌دهد که صداهای یک واژه در مخارج و یا در صفات حروف، گوناگون باشد؛ به‌گونه‌ای که هرگاه دو صدا با صفات متناقض از یک یا دو مخرج نزدیک به هم، در یک کلمه قرار گیرد، هر صدا تلاش می‌کند که دیگری را به خود شبیه یا همگون سازد و به حرفی تبدیل کند که در تمام صفات یا بعضی از آن‌ها شبیه او باشد. این مسئله در پندار لغویان قدیم به قانون «تناسب» یا «مشاکله» موسوم است (عبداللّوآب، ۱۹۸۳: ۲۲). بنابراین، حرف «س» در «سَقَر» طی شبیه‌سازی وارونه، به «ص» بدل شده است؛ زیرا در لهجه بنی کلب، «س» از «ق» که بعد از اوست، اثر پذیرفته و به «ص» بدل شده است.

۴. نمونه‌هایی از ابدال

۴-۱. نمونه اول

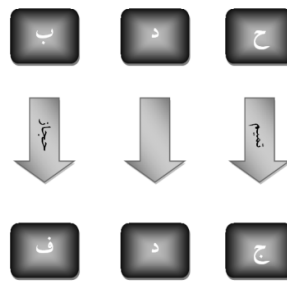
ابدال «ث» به «ف» یا پدیده «فثفتة» آن است که مثلاً «ثلاجة» را «فلاجة» بخوانند. این تلفظ در منطقه قصیم سابقه دارد؛ ولی در بعضی لهجه‌های منطقه شرقی جزیره عربی مثل قطیف که در ۴۰۰ کیلومتری شمال شرقی ریاض قرار دارد، شایع است. آنان «ثلاثة» و «ثلث» را «فلافة» و «فلف» تلفظ می‌کنند. همچنین، واژگانی را می‌توان ذکر کرد که نمونه بارز این پدیده هستند؛ مثلاً واژه «فَلَّاح» که به طفلی گویند که در زمان بارش برف فراوان به دنیا آمده باشد. این ابدال در قرائت‌های قرآنی به قبیله تمیم نسبت داده می‌شود که از قبایل وسط جزیره عربی است (ابن جنی، ۱۹۹۹: ۸۶).

اتفاقاً پدیده وارونه آن، یعنی ابدال «ف» به «ث» نیز به همین عنوان «فثفتة» شناخته می‌شود (معن، ۲۰۰۱: ۱۱۳).

از نمونه‌های ابدال «ث» به «ف»، حرف عطف «ثُمَّ» است که ابن جنی اصل را «ثُمَّ» دانسته و عقیده دارد «ثُمَّ» بدل از آن است (ابن جنی، ۱۹۹۰: ۸۴/۲). همینطور آیه شریفه «حَتَّىٰ إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ وَهُمْ مِّنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ» (انبیاء/۲۱/۹۶)^۱ است و براساس قرائت ابن مسعود و ابن عباس و کلبی و ضحاک و مجاهد و ابوالصهبا، واژه «حَدَبٍ» به معنای «بلندی» را «حَدَثٍ» خوانده‌اند که حرف «ث» از لغت حجاز است و «حَدَثٍ» در لغت تمیم، «جَدَفٍ» خوانده شده، در

حالی که در لهجه حجاز «جَدَث» خوانده شده است. (خطیب، ۲۰۰۲: ۵۹/۶).

البته این نکته که «ح» در «حَدَب» به لغت تمیم، «ج» خوانده شود و «ب» در همین واژه، «ث» ادا شود، به عدم وجود نقطه در آغاز کتابت قرآن کریم می‌تواند بازگردد؛ آنگاه که «ب» و «ت» و «ث» به صورت یکسان و بی‌نقطه نوشته می‌شد و نیز «ح» و «خ» و «ج» نیز همگی «ح» یعنی بدون نقطه می‌آمد و بعدها در بحث اعراب و إعجام، نقطه پدید آمد؛ اما هرگز «ب» با صدای «ف» نمی‌تواند قرائت شود، هرچند هردو شفوی باشند و از لب‌ها ادا شوند، مگر آنکه ابدال صورت گیرد و قبیله تمیم چنین می‌کردند. لذا بر اساس انگاره‌های زیر، قلب «حَدَب» به «جَدَث» به شرطی امکان‌پذیر است که تلفیقی میان لهجه تمیم و حجاز رخ دهد وگرنه، سابقه قلب «ب» به «ف» نه در لهجه حجاز گزارش شده است و نه در تمیم. پس اگر در قبیله تمیم، «حَدَب» به صورت «جَدَث» خوانده شده، بی‌گمان ابتدا بر اساس لهجه حجاز، «ب» به «ث» قلب شده و سپس به لهجه تمیم برگشته و «ث» به «ف» بدل شده است و عوامل تأثیرگذار بر فرهنگ و زبان، میان دو قبیله و جغرافیای مرتبط، می‌تواند عامل چنین گمانه‌ای باشد.



نمودار ۱: فرایندهای واجی قبایل تمیم و حجاز در واژه «حَدَب»

Diagram1. Phonological Processes in the Hejaz & Tamim tribe for the word "Grave"

از سوی دیگر، طبرسی (ف. ۵۴۸ق) با توجه به آیه شریفه، «حَدَب» را که به معنای «بلندی» یا «نقاط مرتفع زمین» است، با استناد به قرائت مجاهد که «حَدَب» را «جَدَث» خوانده، کنایه از «قبر» و دال بر آیه شریفه «و نُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ» (یس/۳۶/۵۱) گرفته است (۱۴۱۵ق: ۱۰۲/۷)؛ ولی علامه طباطبایی (ف. ۱۴۰۲ق) دلالت «حَدَب» را بر «قبر»

نادرست می‌انگارد؛ زیرا سیاق ماقبل و مابعد را با این معنا سازگار نمی‌داند و لذا «حَدَبٍ» به معنای «بلندی» است نه «قبر» که جزو بلندی‌های زمین به‌شمار نمی‌آید (طباطبایی، ۱۴۱۷ق: ۴۶۱/۱۴).

ابن جنی با استناد به قرائت ابن مسعود و ابن عباس، «جَدَثٌ» به معنای «قبر» را چنانچه با «ف» یعنی «جَدَفٌ» خوانده شود، واژه‌ای مقلوب دانسته است و نتیجه می‌گیرد که اگر «ف» در «أجداف» شنیده شود، حتماً تغییر یافته‌«ث» است؛ زیرا در جمع، «أجداث» به کاررفته است و «أجداف» در جمع، سابقه ندارد (ابن جنی، ۱۹۹۹: ۸۸/۱). به عکس، گاهی حرف «ف» به «ث» نیز بدل می‌شود. مثلاً ابن مسعود و ابن عباس و ابی بن کعب در آیه شریفه «... فَأَدْعُ لَنَا رَبِّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْتَبِئُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَائِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِيهَا وَبَصِلِهَا...» (بقره/ ۲/ ۶۱) ^{۱۱} کلمه «فومها» را «ثومها» با «ث» خوانده‌اند (خطیب، ۲۰۰۲: ۱۱۱/۱) و اصل، در این کلمه، همان «ث» است و «ثوم» به معنای «سیر» و «ف» بدل از «ث» است، بدین سبب که قانونی صوتی و اجتناب‌ناپذیر در خصوص مقارنه زبان عربی با زبان‌های سامی، حکایت از آن دارد که «ث» در عربی، مقابل «ش» در عبری و آکادی و معادل «ت» در آرامی و «س» در حبشی است. مثل «ثُور» در عربی که در آکادی «suru»، در عبری «sor»، در آرامی «tawra» و در حبشی «sor» است (موسکاتی و همکاران، ۱۹۹۳: ۵۴-۵۵؛ عبدالطواب، ۱۹۸۷: ۴۷). لذا میان این دو حرف، «ث» اصل است و «ف» تحول‌یافته آن است و این دو حرف، در صفات رخوت، همس و ترقیق هماهنگ‌اند و مخرج ادای نزدیک به هم دارند؛ «ف» از میان لب پایین و اطراف دندان‌های ثنایای بالا و «ث» از میان دندان‌های ثنایای پایین و بالا با قرار دادن زبان در میان آن‌ها ادا می‌شود (انیس، ۱۹۹۰: ۴۶-۴۷).

۲-۴. نمونه دوم

ابدال «ج» به «ی» یا «جعجه» پدیده‌ای است که در لهجه حوطه روی داده و حوطه در ۱۷۸ کیلومتری جنوب ریاض واقع است (حربی، ۱۹۷۹: ۲۰). مردم آن منطقه همچنان نظیر لهجه خلیج فارس و مشهورترین آن‌ها یعنی لهجه کویت، «ج» را «ی» تلفظ می‌کنند (عبدالباقی، ۱۹۸۵: ۸۱). اهالی حوطه تمیم، «رَجُلٌ» را «رِیْلٌ» و «زواج» را «زِوای» و «دجاج» را «دِیای» و «جار» را «یار» و «جاهل» را «یاهل» تلفظ می‌کنند (عبدالباقی، ۱۹۸۵: ۳۹).

این زبان، دیرینه‌ای دارد که از هری (ف. ۳۷۰ ق) از قول ابو هیثم می‌نویسد که در تمیم، لغتی معروف است (۱۹۶۷: ۱۲۳). مصراعی را نیز اصمعی (ف. ۲۱۶ ق) نقل می‌کند از بحر رجز (ابن جنی، ۱۹۹۹: ۷۴/۱):

تَحَسَّبُهُ بَيْنَ الْإِكَامِ شَيْرَه^{۱۲}

ابن جنی (۱۹۹۹: ۷۴/۱) حکایتی را در جستار واج اصلی ضبط کرده است که: «ابوالفضل ریاشی (ف. ۲۵۷ ق) حکایت کرد که نزد ابوزید انصاری (م ۲۱۵ ق) بودیم و یک اعرابی پیش ما. بدو گفتیم: از مصغرش سؤال کنید. ایشان نیز پرسید و اعرابی جواب داد: شُيْرَه».

وابوزید، کلمه «الشَّجَرَه» را در آیه... وَاكُنَّا تَقْرَبًا هَذِهِ الشَّجَرَه فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ (بقره/ ۳۵)^{۱۳} به صورت «الشَّيْرَه» خوانده است (ابن خالویه، ۱۹۵۷: ۴).

۳-۴. نمونه سوم

ابدال «ح» به «ع»، در لهجه قبیله هذیل، از قبایل غربی جزیره عربی، به «فحفحه» معروف است. مثلاً در آیه «ثُمَّ بَدَأَ لَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوْا الْآيَاتِ لَيْسَجُنَّهُ حَتَّى حِينٍ»^{۱۴} (یوسف/ ۱۲/ ۳۵) «حَتَّى حِينٍ» را «عَتَّى حِينٍ» خوانده‌اند که به قبیله ثقیف نیز نسبت داده می‌شود (خطیب، ۲۰۰۲: ۲۵۶/۴). اقوالی نیز وجود دارد که گاه دلالت دارد بر اینکه چنین ابدالی به کلمه «حَتَّى» بر مبنای قرائت ابن مسعود منحصر است و گاه به توسعه این ابدال و شمولش نسبت به هر حرف «ح» دلالت دارد، مثل «بَحْتَر» به معنای پراکندن و متفرق کردن (ابن منظور، ۱۴۱۴ ق: ۴/۴۷) و مجهولش «بُحْتَر» که با تلفظ‌های «بَعْتَر» و «بُعْتَر» روایت شده است. و نیز «ضَبَحَتِ الْإِبِلُ» به معنای «ضَبَعَتِ الْإِبِلُ» بدین معناست که شتر در حالی که بازوانش را می‌کشید، دوید و کنایه از سرعت در دودیدن شتر و یا اسب است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۸ ق: ۵۰۱/۱).

همچنین از لهجه هذیل، روایت شده است که: «اللَّعْمُ الْأَعْمَرُ أَعْسَنُ مِنَ اللَّعْمِ الْأَبْيَضِ» را به جای «اللَّحْمُ الْأَحْمَرُ أَحْسَنُ مِنَ اللَّحْمِ الْأَبْيَضِ»^{۱۵} تلفظ می‌کردند (معن، ۲۰۰۱: ۱۲۵). در تعلیل این ابدال لغوی، نزدیکی مخارج دو حرف «ح» و «ع» را سبب ابدال یکی به دیگری می‌دانند (ابن جنی، ۱۹۹۹: ۳۴۳/۱).

۴-۴. نمونه چهارم

فرایند واجی دیگر، ابدال «ع» «ع» به «ن» یا «استنطاء» است که به قبایل عربی مختلفی نسبت داده می‌شود؛ از جمله سعد بن بکر، هذیل، ازد، قیس و انصار. ابن اثیر (ف. ۶۰۶ق) چنین پدیده زبانی را در منطقه یمن، دارای سابقه گزارش کرده و لهجه یمن به لهجه فصیح، بسیار نزدیک است (ابن اثیر، ۱۹۷۹: ۱۶۴/۴).

قرائت قرآنی بر این پایه را «مُسْتَنْطَاء» می‌گویند، نظیر قرائت آیه شریفه «إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكُوْثَرَ» (کوثر/۱۰۸/۱) که در این قبایل به صورت «أَنْطَيْنَاكَ» خوانده شود. از زمره احادیث نبوی (ص) نیز می‌توان به حدیثی اشاره کرد که «لَا مَانِعَ لِمَا أَنْطَيْتَ وَلَا مَانِعَ لِمَا مَنَعْتَ» که ابوالطیب لغوی (ف. ۳۵۱ق) آن را به لهجه اهل یمن دانسته است (لغوی، ۱۹۶۱: ۳۱۸/۲)؛ یعنی «لَا مَانِعَ لِمَا أَعْطَيْتَ وَلَا لِمَا مَعْطَى لِمَا مَنَعْتَ»^{۱۷} و نیز حدیث «الْيَدِ الْمَنْطِيَّةُ خَيْرٌ مِنَ الْيَدِ السُّفْلَى» از همین گونه است که رسول خدا (ص)، درحقیقت به لهجه اهل یمن صحبت فرمودند.

در بیان سبب این عادت کلامی گفته‌اند: حرف «ن» در مقابل حرف «ع» قرار ندارد، بلکه از فعل «آتَى» به معنی «أَعْطَى» برگرفته شده است. این فعل دچار تخفیف و به «أُتِيَ» با تشدید «ت» بدل شده است. در فک ادغام در زبان عربی و بقیه زبان‌های سامی، حرف «ن» به یکی از دو حرفی که با آن متجانس باشد، بدل می‌شود؛ مثل «جندل» که در اصل «جدل» با تشدید «د» بوده است (سامرائی، ۱۹۶۱: ۲۱۷).

همچنین «ع» یکی از حروف حلقی و «ن» از حروف ذلقی است. این دو حرف در مخرج، متفاوت‌اند ولی در صفات جهر و انفتاح و استفال، متفق‌اند (لغوی، ۱۹۶۱: ۳۱۸/۲).

ابدال «ع» به «ن» در شعر فصیح عربی نیز سابقه دارد؛ از جمله، بیت اعشی (ف. ۷ق) که در مدح هود بن علی حنفی سروده است از بحر متقارب:

جِيَادُكَ فِى الْقَيْظِ فِى نَعْمَةٍ تُصَانُ الْجِلَالُ وَ تُنطَى الشُّعَيْرَا^{۱۸}
و شاهد بیت در کلمه «نُطَى» است که «ع» از «نُطَى» به «ن» بدل شده است (لغوی، ۱۹۶۱: ۳۱۸/۲).

همچنین «عَسَلٌ - يَعْسِلُ - عَسَلَانًا» به معنای «نَسَلٌ - يَنْسِلُ - نَسَلَانًا» آمده که راه رفتن سریع را گویند، به گونه‌ای که شانه‌ها تکان بخورد (ابن منظور، ۴۱۴ق: ۴۴۶/۱۱، ۶۶۱/۱۱).

۴-۵. نمونه پنجم

قبیله تمیم و برخی از قبیله ربیعیه، تمایل شدید به مقدم داشتن صداهای جلویی دهان داشته‌اند. مخرج ادای «ق» زبان کوچک است؛ یعنی «ق» از انتهای فک بالا و زبان کوچک ادا می‌شود. ضمناً «ق» دارای صفات شدت، جهر و بعضی از ارزش‌های تفخیم است. این شدت، درکنار تلاش عضلانی برای تلفظ «ق» با ویژگی‌های قبایل بدوی همگونی بیشتری دارد (شحاته، ۲۰۰۳: ۱۹۶).

قبایل تمیم و اسد و قیس، «ق» را بر «ک» ترجیح می‌دهند، نه آنکه بدل کنند؛ زیرا معنا ثابت است. اما درباره انگیزه این رجحان، باید در پی عاملی بود که با طبع بدوی همراه با خشونت و صلابت و جدیت، ارتباط داشته باشد. حرف «ک» دارای صفات شدت و همس و ترقیق است که با طبع عرب بدوی سازگار نیست؛ اما «ک» دارای شدت و جهر و شبه‌تفخیم است؛ زیرا هنگام ادای «ق»، زبان به دیواره پشتی حلق، در نقطه‌ای بالای حلق، نزدیک می‌شود و زبان کوچک به سمت عقب و بالا متمایل می‌شود. از این رو، صدای «ق» از صداهایی نیست که تفخیم کامل داشته باشد؛ ولی برخی از ارزش‌های تفخیم را بنا بر وجود عناصر حلقی و صفت اطباق، دارد (حسان، ۱۹۹۰: ۹۶-۹۷).

در لهجه قریش، به گونه‌ای متناظر، دقیقاً به عکس این پدیده عمل می‌شود؛ بدین معنا که «ک» را بر «ق» ترجیح می‌دهند و ترجیح یکی از «ق» و «ک» بر دیگری، «قفقه» نامیده می‌شود (معن، ۲۰۰۱: ۱۳۲-۱۳۳).

به هر حال، «کفکه» نوعی از قرائت قرآنی را سبب می‌شود که در قبایل تمیم و اسد و قیس از وسط جزیره عربی سابقه دارد و در مواردی مثل آیه شریفه «وَإِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ» (تکویر/ ۱۱/۱) نمایان می‌شود و آن را ابن مسعود و عامر بن شراحیل شعبی و ابراهیم بن یزید نخعی، «قُشِطَتْ» با «ق» خوانده‌اند. البته اگر از منظر زاینده‌گی زبان به موضوع بنگریم، می‌توان مدعی شد که این «ق» بدل از «ک» نیست؛ زیرا دو واژه «كُشِطَتْ» و «قُشِطَتْ» به بیان ابن حجر، معنای واحد دارند و متعلق به اقوام گوناگون‌اند و عرب، نظیر «کافور» و «قافور» و «کسط» و «قسط» فراوان دارد که دو حرف هم‌مخرج، دو واژه را به یک معنا تولید کنند و زمخشری (ف. ۵۴۸ق) نیز به هم‌افزایی فراوان «ک» و «ق» عقیده دارد (خطیب، ۲۰۰۲: ۱۰/۳۲۶).

پدیده «کفکفة» را می‌توانیم در قرائت آیه شریفه «فَأَمَّا النَّبِیِّمَ فَلَا تَقْهَرْ» (ضحی / ۹/ ۹۳) نشان دهیم که ابن مسعود براساس گزارش ابن خالویه (ف. ۳۷۰ق) «فلا تَقْهَرْ» خوانده است (۱۹۵۷: ۱۷۵). «بنی تمیم» نیز «ق» را با زبان کوچک، به گونه‌ای محکم و غلیظ ادا می‌کنند و «القوم» شبیه «الکوم» شنیده می‌شود. مثل بیت اول زیر از ابوالأسود دؤلی (ف. ۶۹ق) که ناظر بر خطاهای رایج در میان عرب است، یکی آنکه برای جوشیدن دیگ، ماده «غ ل ی» را نه از «فَعَلَ - یَفْعَلُ» «غَلَى - یَغْلَى»، بلکه از «فَعَلَ - یَفْعَلُ» «غَلَى - یَغْلَى» می‌آورند و ابوالأسود با تنظیم دو گونه از فعل، «غَلَّیْتُ» را در پایان مصراع نخست و «غَلَّتْ» را در مصراع سوم آورده است تا مراد خویش را از فصاحت، طی یک مقایسه بیان کند (عدنانی، ۱۹۸۵: ۱۸۹). بیتی از بحر بسیط:

وَلَا أَقُولُ لِقَوْمٍ قَدْ غَلَّیْتُ وَلَا أَقُولُ لِبَابِ السَّارِ مَغْلُوقُ
لَكِنَّ أَقُولُ لِبَابِی مُغْلَقٌ وَ غَلَّتْ قِیْدِی وَ قَاتَلَهُ دَانٌ وَ إِبْرِیْقُ^{۲۱}

و در آیات شریفه «إِنَّ شَجَرَتَ الرَّقُومِ * طَعَامُ الْإِیْمِ * كَالْمُهْلِ یَغْلَى فِی الْبُطُونِ» (دخان/ ۴۴/ ۴۳-۴۵) فعل «یَغْلَى» بر وزن «یَفْعَلُ» از ناقص یائی آمده است و سخن ابن درید، در لهجه «تمیم» بود که «ق» را «ک» خوانده‌اند: «وَلَا أَكُولُ لِكِدْرِ الْكَوْمِ قَدْ غَلَّیْتُ...» و البته برخی قائل‌اند که استعمال «غَلَّیْتُ الْقِدْرُ» نُغَّةٌ یا لُغَّةٌ است (فیروزآبادی، ۱۹۷۸: ۱۸۲/۱). برخی نیز بر این باورند که اگرچه ابن درید چنین موردی را از ابوزیدانصاری نقل کرده است، ولی زیننده نیست؛ زیرا نوعی لهجه عامیانه و ناپسند است (سیوطی، ۱۹۸۴: ۲۵۲/۱). البته در پس این تلفظ، ابهامی را فرونهادند و آن، باقی ماندن (قد) به حال خویش و عدم تلفظ آن به صورت (کَد) است.

۵. تحلیل داده‌ها

۵-۱. پرسش و فرضیه اول

پرسش: چگونه می‌توان میان حرف مُبَدَل و مُبَدَلُ مِنْهُ رابطهٔ قدمت و حدوث تعریف کرد؟
فرضیه: مسئلهٔ اُسْبِقُ، قاعده‌ای محرز و اجتناب‌ناپذیر نیست.

در روش‌شناسی ابدال، مسئلهٔ «اُسْبِقُ» یا «أَصْلُ» مورد اختلاف است، بدین معنا که حرف اداشدنی، اصل است یا حرفی که به جای آن ادا می‌شود؟ مثلاً در «هَتَّتِ السَّمَاءُ» و «هَتَّلَتِ السَّمَاءُ» هر دو به معنای «آسمان پشت سر هم بارید»، آیا «ن» اصل است یا (ل)؟

برای این سؤال، پاسخی مطلق وجود ندارد؛ زیرا وقتی نویسندگان کتاب‌های ابدال، الفاظ را بر مبنای عنوان باب، مرتب می‌کنند، دو احتمال وجود دارد که هر دو، تابع لف و نشر مرتب است:

- اگر «ن» را بر «ل» مقدم کرده باشند، به همان ترتیب، مثال «ن» را نیز، زودتر از مثال «ل» می‌آورند، مثل ابن سکیت (ف. ۲۴۴ق) که عنوانی به نام «باب النون واللام» دارد و «هَنْتَتِ السَّمَاءُ» را زودتر از «هَنْتَلْت» آورده است (ابن سکیت، ۱۹۰۳: ۳).

- اگر «ل» را بر «ن» مقدم کرده باشند، مثال از «ل» را زودتر از مثال «ن» می‌آورند، مانند ابو الطَّيِّبِ لغوی (ف. ۳۵۱ق) که عنوانی به نام «اللام و النون» دارد و «هَنْتَلْتِ السَّمَاءُ» را بعد از «هَنْتَت» آورده است (لغوی، ۱۹۶۱: ۳۸۲).

البته در میان لغویان، برخی قائل به مسئلهٔ أُسْبِقُ یا أُسْبِقِيْتِ نیستند؛ مانند أحمد فارس شدیاق (ف. ۱۸۸۷م) که آن را امری اعتباری می‌داند و مدعی است که نمی‌دانیم مثلاً آیا «جُبُّ» قبل از «حَبُّ» بوده است؟ و یا «حَبُّ» پیش از «جُبُّ»؟ (شدیاق، ۱۴۲۷ق: ۵/۱).

همچنین، نام گذاری باب‌ها، بدین معنا نیست که در ابدال، مثلاً «ل» به «ن» بدل می‌شود و «ن» به «ل» بدل نمی‌شود؛ زیرا این امر، به تشخیص حرف اضعف از حرف اقوی وابسته است و اگر ابدالی رخ دهد، همیشه حرف اضعف به حرف اقوی بدل می‌شود و ابوالطیب، این شیوه را در نام گذاری تمام ابواب، برگزیده است. وی باب‌های کتاب خویش را با دو حرف - که دوسوی ابدال هستند - نام نهاده و همواره حرف مقدم، در ترتیب الفبا نیز مقدم است و طبعاً وقتی به «باب المیم و...» می‌رسد، گزینه‌های وی، از «ن» تا «ی» است، یعنی «باب المیم و النون»، «باب المیم و الواو»، «باب المیم والهاء» و «باب المیم والياء».

بنابراین، به طور مطلق نمی‌توان ادعا کرد که حرف ۱ پیش از حرف ۲ بوده و واژه‌ای که با ۱ ساخته شده است، قدمت دارد و واژه‌ای که با ۲ ساخته شده، جدید و حادث است. اما اگر ۱ را حاصل از ابدال ۲ بدانیم، یا ۲ را حاصل از ابدال ۱، در آن صورت یقیناً حرف قدیمی، اضعف و حرف جدید، اقوی بوده است.

۲-۵. پرسش و فرضیهٔ دوم

پرسش: آیا قرآن که به زبان قوم حضرت محمد^(ص) نازل شده، منطبق بر زبان جغرافیای محدود

است؟

فرضیه: وجود ابدال نشانهٔ جامعیت قرآن کریم و اشتغال آن بر تمام زبان‌های قبایل و لهجه‌های عربی در زمان نزول است.

رساله‌ای به نام *اللغات*، لغات قبایل عربی را که در قرآن آمده، بر اساس ترتیب سوره‌ها یادآور شده است. این رساله در حاشیهٔ *تفسیر جلالین*^{۲۳} سیوطی، چاپ و نیز مستقلاً به نام *اللغات فی القرآن* به تحقیق صلاح‌الدین المنجد (ف. ۲۰۱۰ م) منتشر شده است.^{۲۴} سیوطی در دو جای کتاب *الاتقان* از آن نام برده^{۲۵} و آن را تلخیص کرده است. در آنجا نام ۳۰ قبیلهٔ معروف عرب آمده که در قرآن به‌کار رفته است و به ترتیب حروف الفبا عبارت‌اند از: ازد شنوء، أشعر، أنمار، أوس، بنی‌حنیفه، بنی‌عامر، تغلب، تمیم، ثقیف، جذام، جرهم، حمیر، خثعم، خزاعه، سعدالعشیره، سلیم، طیء، عذره، عماره، غسان، قریش، قیس، کنانه، کنده، لحم، مزینه، هذیل، همدان، هوازن و یمامه. همچنین، علاوه بر نام ۳۰ قبیله، از ۷ سرزمین حجاز، حضرموت، سبأ، عمان، مدین، یمامه و یمن و ۸ ملت مجاور، یعنی أحباش، فرس، روم، قبط، أنباط، سریان، عبرانیون و بربر نیز نام برده شده است. البته سیوطی در نقل لهجات از ۳۰ قبیله و ۷ شهر و ۸ ملت، ترتیب دیگری را برگزیده است (سیوطی، ۱۹۸۷: ۱/۵۳۸-۵۴۹) و آن، چنین است که نام مذحج، حضرموت، سبأ، عمان، خزرج و مدین را درج و در عوض، نام بنی‌عامر، تغلب، ثقیف، هوازن، همدان و قریش را از آنچه مؤلف *اللغات* آورده، حذف کرده و در تکمیل فهرست خویش، نام نصر بن معاویه، عامر بن صعصعه، ثقیف و عک را اضافه کرده است. بدون در نظر گرفتن اینکه نام‌ها متعلق به یک شهر یا ملت باشد، سیوطی چیزی از نام‌های قبایل را از قلم نینداخته است، هر چند نیکوتر همان بود که مؤلف *اللغات* کرد؛ یعنی نام حضرموت، سبأ و عمان را در ردیف نام شهرهایی چون حجاز، یمامه و یمن آورد، نه در کنار نام ۲۷ قبیله. البته در این پژوهش برای ترتیب مذکور در روش *الاتقان* توجیهی نیافتیم، همان گونه که برای ترتیب یادشده در روش *اللغات* فضیلتی یافته نشد؛ زیرا اگر نویسندگان، در پی اثبات فراوانی لهجات بوده‌اند، بایستی ترتیب نزولی را برمی‌گزیدند و چنانچه در صدد اثبات شدت عربیت آن مردمان بوده باشند، نمی‌توان باور کرد که مثلاً تمیم رتبهٔ هشتم را در فهرست *اللغات* و رتبهٔ بیست- و پنجم را در فهرست *الاتقان* داشته باشد! این اختلاف به منابع اقتباس واژگان بازمی‌گردد و به

اینکه هیچ یک از مؤلفان *الاتقان* و *اللغات*، هرگز در قامت یک زبان‌دان که مسلط به تمام لهجه‌ها و لغات باشد، ظاهر نشده و خود به شماره کردن واژگان قرآن کریم بر پایه لهجه‌ها نپرداخته‌اند؛ چیزی که از بزرگان متقدم چون سیبویه و جاحظ (ف. ۲۵۵ق) و ابن جنی و از متأخران، ابراهیم انیس (ف. ۱۹۷۷م) و رمضان عبدالقواب (ف. ۲۰۰۱م) نیز سراغ نداریم. مثلاً افزون‌ترین لهجه را *اللغات* به قریش با ۱۰۴ سپس به هذیل با ۴۵ و آنگاه به کنانه با ۳۶ واژه اختصاص داده است (ابن حسنون، ۱۹۴۶: ۶) و در همین حال، *الاتقان* به ترتیب، هذیل را با ۳۷، سپس جرهم را با ۲۵ و آنگاه حمیر را با ۲۰ واژه در رتبه‌های اول تا سوم قرار می‌دهد (سیوطی، ۱۹۸۷: ۵۳۶/۱) و گویا قریش و سهم ایشان را پیش‌فرض لغت قرآن گرفته است. ناگفته نماند که نام شش قبیله سدوس، عمالقه، أنمار، غطفان، ثعلبه و بلی در فهرست *اللغات* و *الاتقان* ذکر نشده است.

آذرنوش (۱۳۸۳) با ذکر ۷ دلیل، اثبات می‌کند که زبان قرآن فراتر از زبان و لهجه یک قبیله است، بلکه باید آن را زبان مشترک تمام قبایل عرب دانست (آذرنوش، ۱۳۸۳: ۳۱-۳۳) و حجتی (۱۳۵۰) أدله طرفداران نظریه نزول قرآن به لهجه قریش را ذکر کرده و به رد آن‌ها پرداخته است (حجتی، ۱۳۵۰: ۱۷۳-۱۸۶) و باید گفت: پاسخ پرسش دوم، منفی است و قرآن شامل تمام زبان‌های و لهجه‌های قبایل در زمان نزول است.

۶. نتیجه

فرایند واجی ابدال از پدیده‌های مهم زبان عربی است و در قرآن کریم نیز دیده می‌شود. برخی از اعراب، حروف را به دلایل ذاتی و اندامی جابه‌جا تلفظ می‌کنند؛ اما برخی به جهت وجود معنایی توسعه‌یافته و مفهومی مشابه، چنین می‌کنند. همان گونه که برای یک فارسی‌زبان، ادای حرف «ض» دشوار است و در قرائت نماز، آنگاه که به پایان سوره حمد می‌رسد، همت و دقتی مضاعف به خرج می‌دهد تا حق «ض» ادا شود، عرب نیز با توجه به طبع و اقلیم و رواج زمانه خویش و گاه بنا بر وجود عارضه‌ای طبی در اندام گفتاری، از ادای بعضی از حروف ناتوان است. این حروف، ممکن است در پندار یک فارسی‌زبان، اساساً دشوار نباشد، مثل صدای حاصل از تلفظ حرف «ج» که در مصر به نوعی و در لبنان و سوریه و اردن و فلسطین، به نوعی دیگر است؛ اما عوامل محیطی و گرایش به ادای سهل، برای عرب، تعیین‌کننده بوده است.

در زمان نزول قرآن کریم، عرب بدون توجه به مبانی زبان‌شناسی، از روی سرشت و گرایش زبانی، همگون‌سازی‌هایی در داخل یک واژه انجام می‌داد و بدان سخت پایبند بود؛ لذا مبنای پدیده‌هایی چون مماثله، درون واژه‌ای است و به طور جدی، به جغرافیا و اقلیم وابسته است و با عنایت به قرائتی که عموماً در محضر یا در دوران حیات رسول خدا (ص) انجام شده است، سکوت رسول خدا (ص) و پس از ایشان، سکوت امامان معصوم (ع) از نظر فقهی، تقریر محسوب می‌شود و حجیت دارد و هر چند بر نفی فقهی یا عرفی این تلفظ‌ها دلالت نمی‌کند؛ اما هرگز متواتر نیز قلمداد نمی‌شود، بلکه نمادی از قرائات شاذ است. از سوی دیگر، فرایند ابدال، هرگز به ساحت متنی واژگان قرآن کریم راه ندارد و به تلفظ و قلمرو شفاهی محدود است. در این پژوهش دانستیم که واج ضعیف‌تر به واج قوی‌تر بدل می‌شود و معیار قوت و ضعف، صفات حروف نظیر شدت و اطلاق و... است که با طبع بادیه‌نشینان سازگارتر بوده است و این تلفظ‌ها در قبایل مختلف با انگیزه‌های خاص آن اقلیم وجود داشته و هنگام نزول قرآن کریم نیز بدان‌ها توجه شده است و کتابی با جامعیت لهجات و شمول حداکثری پدیدآمده که عربی «مبین» نام گرفته است.

۷. پی‌نوشت‌ها

۱. نظیر ابن‌درید در *جمهرة اللغه*، ازهری در *تهذیب اللغه*، جوهری در *الصاحح*، ابن‌فارس در *مقاییس اللغه و ابن سیده در المحکم*.
2. Hyman, Larry M. (1989). *Phonology: Theory and Analysis*. Translated by: Y Samare. Tehran: Farhang-e-Moaser [In Persian].
۳. مانند: عننة، فثنة، جمععة، فحفة، سنسنة، عأأة، کفکفة، کسکسة، کشکشة، عجمعة.
۴. روزی که آن‌ها را، به صورت، در جهنم کشند که بچشید عذاب سقر را.
۵. زودا که او را به سقر بیفکنیم.
۶. که چه چیز شما را به جهنم کشانید؟
۷. «مماثلة رجعية» یا «Regressive» که در آن، صدای اول از صدای دوم، اثر می‌پذیرد (سیبویه، ۱۹۸۳: ۲۹۳/۲).
۸. «مماثلة تقدمية» یا «Progressive» که در آن، صدای دوم از صدای اول، اثر می‌پذیرد (سیبویه، ۱۹۸۳: ۲۹۴/۲).

۹. تا آنگاه که (سد) یاجوج و ماجوج گشوده شود و آنان از بلندی‌ها به شتاب سرازیر گردند.
۱۰. و در صور دمیده شود و آنان از قبرها بیرون آیند و شتابان به سوی پروردگارشان روند.
۱۱. (ای موسی) از پروردگارت بخواه تا برای ما از آنچه از زمین می‌روید چون سبزی و خیار و سیر و عدس و پیاز برویاند ...
۱۲. او را میان تپه‌ها درخت می‌پنداری.
۱۳. و گفتیم: ای آدم، خود و زنت در بهشت جای گیرید. و هر چه خواهید، و هر جا که خواهید، از ثمرات آن به خوشی بخورید. و به این درخت نزدیک مشوید، که به زمره ستمکاران درآیید.
۱۴. پس با آن نشان‌ها که دیده بودند، تصمیم کردند که چندی به زندانش بیفکنند.
۱۵. گوشت قرمز بهتر از گوشت سفید است.
۱۶. ما کوثر را به تو عطا کردیم.
۱۷. هیچ مانعی در برابر آنچه ببخشی نیست و هیچ بخشنده‌ای برای آنچه بازبداری نخواهد بود.
۱۸. برای نبرد، اسبانی را مهیا کرده‌ای که در گرماگرم تابستان، در ناز و نعمت بوده‌اند، با پوشش‌هایی از بادها در امان بوده‌اند و جو به آنان داده شده است.
۱۹. و چون آسمان از جای خود کنده شود.
۲۰. پس یتیم را میازار.
۲۱. من (هیچ‌گاه با این الفاظ) نمی‌گویم که دیگ مردم جوشید و (یا این گونه نمی‌گویم که) در خانه بسته است. بلکه (چنین می‌گویم که) در خانه‌ام بسته است و دیگ جوشید درحالی که خمره و کوزه‌های مقابلش قرار دارد.
۲۲. هر آینه درخت زقوم، (۴۳) طعام گناهکاران است (۴۴) همانند مس گداخته در شکم‌ها می‌جوشد (۴۵).
۲۳. جلد اول از صفحه ۱۲۴ به بعد.
۲۴. بیروت: دارالکتاب الجدید، چاپ سوم.
۲۵. جلد اول، صفحه ۱۹ و صفحه ۹۱.

۸. منابع

- آذرنوش، آذرتاش و محمدعلی سلمانی مروس (۱۳۸۳). «زبان قرآن». *مجله مقالات و بررسی‌ها*. د ۷۵. ش ۷۹. صص ۱۱-۳۹.
- آیتی، عبدالمحمد (۱۳۷۴). *ترجمه قرآن کریم*. تهران: سروش.

- ابن الأثیر، علی بن محمد الجزری (۱۹۷۹). *النهاية في غريب الحديث والأثر*. تحقيق محمود محمد الطناحي و طاهر أحمد الزاوي. بيروت: المكتبة العلمية.
- ابن السكيت، يعقوب بن اسحاق (۱۹۰۳). *القلب و الابدال (الكنز اللغوي في اللسن العربي)*. تحقيق أوغست هفتر. بيروت: المكتبة الكاثوليكية للآباء اليسوعيين.
- ابن جنى، عثمان (۱۹۹۰). *الخصائص*. تحقيق محمد على على النجار. الطبعة ۲. بيروت: دارالهدى.
- ----- (۱۹۹۳). *سر صناعة الاعراب*. تحقيق حسن هنداوى. دمشق: دارالقلم.
- ----- (۱۹۹۹). *المحتسب في تبين وجوه شواذ القراءات والايضاح عنها*. تحقيق على النجدى ناصف و عبدالفتاح إسماعيل شلبى. القاهرة: المجلس الأعلى للشؤون الاسلامية.
- ابن حسنون، عبدالله بن حسين السامرى (۱۹۴۶). *اللغات في القرآن*. تحقيق صلاح الدين المنجد. القاهرة: مطبعة الرسالة.
- ابن خالويه، حسين بن أحمد ذوالنونين (۱۹۵۷). *مختصر في شواذ القرآن*. تحقيق فيضالله الهمدانى. الطبعة ۲. القاهرة: نشر برجشتراسر.
- ابن فارس، أحمد (۱۹۹۷). *الصاحبي في فقه اللغة و مسائلها و سنن العرب في كلامها*. تحقيق أحمد حسن بسج. بيروت: دارالكتب العلمية.
- ابن منظور، محمد بن مكرم (۱۴۱۴ق). *لسان العرب*. الطبعة ۳. بيروت: دار صادر.
- ابوحيان، محمد بن يوسف الأندلسى (۱۹۹۸). *إرتشاف الضرب من لسان العرب*. تحقيق رجب عثمان محمد. القاهرة: مكتبة الخانجى.
- احمدخانى، محمدرضا و همكاران (۱۳۹۵). «واج شناسى اجتماعى: بررسى موردى قلب واجى در زبان فارسى». *جستارهای زبانی*. د ۷، ش ۴ (پیاپی ۳۲). صص ۲۱-۳۷.
- الازهرى، محمد بن أحمد (۱۹۶۷). *تهذيب اللغة*. القاهرة: الدار المصرية للتأليف و الترجمة.
- أنيس، إبراهيم (۱۹۹۰). *الأصوات اللغوية*. القاهرة: مكتبة الأنجلو المصرية.

- البلوی، یوسف بن محمد المالقی (۲۰۰۹). *کتاب ألف باء فی أنواع الآداب و فنون المحاضرات واللغة*. تحقیق خالد عبدالغنی محفوظ. بیروت: دار الکتب العلمیة.
- الجاحظ، عمرو بن بحر (۱۹۸۵). *البيان والتبيين*. تحقیق عبد السلام محمد هارون. الطبعة ۵. القاهرة: مكتبة الخانجي.
- الجُمجُمی، محمد بن سلام (۱۹۶۸). *طبقات الشعراء*. تقدیم جوزف هل. بیروت: دارالنهضة العربیة.
- حجتی، سیدمحمدباقر (۱۳۵۰). «لهجة قرآن و منشأ اختلاف قرائات». *مقالات و بررسیها*. ش ۵-۶. صص ۱۶۱-۱۹۴.
- حسان، تمام (۱۹۹۰). *مناهج البحث فی اللغة*. القاهرة: مكتبة الأنجلو.
- الخطیب، عبداللطیف (۲۰۰۲). *معجم القراءات*. دمشق: دارسعدالدين.
- الراغب الأصفهانی، الحسین بن محمد (۱۴۱۸ق). *المفردات فی غریب القرآن*. ریاض: مكتبة نزارمصطفى الباز.
- السامرائی، إبراهیم (۱۹۶۱). *دراسات فی اللغة*. بغداد: بی‌نا.
- سرهنگیان، حمید (۱۳۵۶). «شرحی کوتاه درباره واکه‌های فارسی (Vowels)». *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز*. ش ۱۲۴. صص ۴۵۱-۴۶۱.
- سیبویه، عمرو بن عثمان (۱۹۸۳). *الکتاب*. تحقیق عبدالسلام محمد هارون. القاهرة: مكتبة الخانجي.
- السیوطی، جلال‌الدین عبدالرحمن (۱۹۸۷). *الاتقان فی علوم القرآن*. بیروت: دار احیاء العلوم.
- ————— (۱۹۸۴). *المزهر فی علوم اللغة و أنواعها*. تحقیق محمد أحمد جادالمولی بک، محمدأبوالفضل إبراهیم و علی محمد البجاوی. القاهرة: دار إحياء الکتب العربیة.

- شحاته، قباری محمد (۲۰۰۳). «الخصائص الصوتية لقبائل وسط الجزيرة العربية وشرقها من خلال القراءات القرآنية». *مجلة علوم اللغة دراسات علمية محكمة*. القاهرة: دارغريب. العدد ۳. المجلد ۶. صص ۸۳-۲۰۸.
- الشدياق، أحمد فارس (۱۴۲۷ق). *سر اللیال فی القلب و الابدال*. تحقیق محمد الهادی المطوی. بیروت: دارالغرب الاسلامی.
- صالح، صبحی (۲۰۰۹). *دراسات فی فقه اللغة*. بیروت: دارالعلم للملایین.
- الطباطبائی، محمدحسین (۱۴۱۷ق). *المیزان فی تفسیر القرآن*. الطبعة ۵. قم: مؤسسة النشر الاسلامی.
- الطبرسی، الفضل بن الحسن (۱۴۱۵ق). *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*. بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات.
- الطبری، محمد بن جریر (۱۹۵۴). *جامع البیان عن تأویل آیه القرآن*. الطبعة ۲. مصر: مكتبة مصطفى الحلبي واولاده.
- عبدالباقي، ضاحی (۱۹۸۵). *لغة تميم دراسة تاريخية وصفية*. القاهرة: مجمع اللغة العربية.
- عبدالتواب، رمضان (۱۹۸۳). *التطور اللغوي ... علله و قوانينه و مظاهره*. القاهرة: مكتبة الخانجي.
- عبدالتواب، رمضان (۱۹۸۷). *فصول فی فقه العربية*. القاهرة: مكتبة الخانجي.
- العدناني، محمد (۱۹۸۵). *معجم الأخطاء الشائعة*. الطبعة ۲. بیروت: مكتبة لبنان.
- عمرانی، غلامرضا (۱۳۸۲). *راهبردهای یادهی- یادگیری زبان فارسی*. چ ۵. تهران: اندیشه‌سازان.
- الفراهیدی، الخلیل بن أحمد (۴۰۹ق). *كتاب العين*. تحقیق مهدی المخزومی و إبراهيم السامرائی. الطبعة ۲. بیروت: مؤسسة دارالهجرة.
- الفيروزآبادی، محمد بن یعقوب (۱۹۷۸). *القاموس المحيط*. بیروت: دارالفکر.
- کردزغفرانلو کامبوزیا، عالیه و همکاران (۱۳۹۴). «بررسی واژ- واجی ستاک گذشته در زبان فارسی». *جستارهای زبانی*. د ۶. ش ۴ (پیاپی ۲۵). صص ۲۰۱-۲۲۸.

- کیا، صادق (۱۳۴۰). *قلب در زبان عربی*. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- اللغوی، أبو الطیب عبدالواحد بن علی الحلبي (۱۹۶۱). *کتاب الابدال*. تحقیق عزالدین التنوخی. دمشق: المجمع العلمي العربی.
- مطلبی، محمد و فاطمه شیبانی فرد (۱۳۹۲). «مواردی از واج‌شناسی تاریخی گویش رودباری کرمان». *نشریه ادب و زبان دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان*. ش ۳۴. صص ۳۱۱-۳۲۹.
- معن، مشتاق عباس (۲۰۰۱). *المعجم المفصل فی فقه اللغة*. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- موسکاتی، سباتینو و اولندروف، ادفارد و شبتلر، أنطوان (۱۹۹۳). *مدخل إلى نحو اللغات السامیه المقارن*. ترجمه مهدی المخزومی و عبدالجبار المطلبی. بیروت: عالم الکتب.
- یعقوب، إميل بدیع (۱۹۸۲). *فقه اللغة العربیه و خصائصها*. بیروت: دارالعلم للملایین.

References:

- Abd ol-Baghi, Z. (1985). *Accent of Tamim; the Historical and Descriptive Study*. Egypt: Academy of the Arabic Language. [In Arabic].
- Abd ol-Tawab, R. (1983). *Linguistic Evolution*. al-Khanchi Bookshop. Egypt: al-Khanchi Bookshop. [In Arabic].
- Abd ol-Tawab, R. (1987). *Topics in Arabic Linguistics*. Egypt: al-Khanchi Bookshop. [In Arabic].
- abo Hayyan, M. (1998). *Imbibe of Sip from Arabic Language*. Egypt: al-Khanchi Bookshop. [In Arabic].
- Ahmadkhani, M. (2016). *Social Phonology; Case Study: Anagram In Persian Language*. Iran: *Language Related Research*. Tarbiat Modares University. [In Persian].
- al-Adnani, M. (1985). *Dictionary of Prevalent Mistakes*. Lebanon: Lebanon Bookshop [In Arabic]
- al-Azhari, M. (1967). *A Concise Introduction to Language*. Egypt: Egyptian Publications of Authorship & Translation. [In Arabic].

- al-Balawi, Y. (2009). *Kitab Alif Ba*. Lebanon: Scientific Library. [In Arabic].
- al-Fairuzabadi, M. (1978). *al-Qamus al-Mohit*. Lebanon: al-Fekr Library. [In Arabic].
- al-Farahidi, Kh. (1988). *Kitab al-'Ayn*. Lebanon: al-Hijra Library. [In Arabic].
- al-Jahiz, A. (1985). *Articulation & Explaining*. Egypt: al-Khanchi Bookshop. [In Arabic].
- al-Jomahi, M. (1968). *Castes of Poets*. Lebanon: al-Nihza Library. [In Arabic].
- al-Khatib, A. (2002). *Pronunciation Dictionary of Quran*. Syria: Sa'd al-Din Library [In Arabic].
- al-Loghawi, A. (1961). *Substitute Book*. Syria: Arab Science Council. [In Arabic].
- al-Raghib al-Isfahani, H. (1997). *Vocabulary of Strange in Quran*. Saudi Arabia: Nezar Baz Library. [In Arabic].
- al-Salih, S. (2009). *Studies in Linguistics*. Lebanon: Science Publications. [In Arabic].
- al-Samarraie, I. (1961). *Studies in Language*. Iraq: unknown Publication. [In Arabic].
- al-Shidyaq, A. (2006). *Explaining ambiguity about Anagram & Substitute*. Lebanon: Islamic West Publications. [In Arabic].
- al-Suyuti, J. (1984). *Al-Muzhir in Linguistics*. Egypt: Revival Library of Arabic Books. [In Arabic].
- Al-Suyuti, J. (1987). *The Perfect Guide to the Sciences of the Quran*. Lebanon: Revival Library of Sciences. [In Arabic].
- Al-Tabari, M. (1954). *Jāmi' al-Bayan in Quranic Verses Interpretation*. Egypt: al-Halabi Publications. [In Arabic].
- Al-Tabatabai, M. (1996). *Al-Mizan in Quran's Interpretation*. Iran: Islamic Publication. [In Arabic].

- Al-Tabrisi, F. (1994). *Majma' al-Bayan in Quran's Interpretation*. Lebanon: A'lami Institute for the press. [In Arabic].
- Anis, I. (1990). *Linguistic Voices*. Egypt: The Anglo Egyptian Bookshop. [In Arabic].
- Ayati, A. (1995). *Traslation of the Holy Quran*. Iran : Soroush Publications. [In Persian].
- Azar noush, A. (2004). *Language of the Quran*. Iran: Papers & Researchs; Scientific-Research Journal in Tehran University [In Persian]
- Hassan, T. (1990). *Methods for Research in Language*. Egypt: The Anglo Egyptian Bookshop. [In Arabic].
- Hojjati, M. (1971). *Accent of Quran & Reason of Quranic Pronunciation modes*. Iran: *Papers & Researchs*. [In Persian].
- Ibn al-Athir, A. (1979). *Achievement in Exotic Hadith*. Lebanon: Scientific Bookshop. [In Arabic].
- Ibn al-Sikkit, Y. (1903). *Anagram & Substitute*. Lebanon: Catholic Bookshop. [In Arabic].
- Ibn Faris, A. (1997). *Al-Sahibi in Linguistics*. Lebanon: Scientific Library. [In Arabic].
- Ibn Hasnoun, A. (1946). *Accents in the Holy Quran*. Egypt: Epistle Publications. [In Arabic].
- Ibn Jinni, O. (1990). *Characteristics*. Lebanon: al-Hoda Library. [In Arabic].
- Ibn Jinni, O. (1999). *Inclusive in Description of Pronunciation Modes*. Egypt: Supreme Council of Islamic Affairs. [In Arabic].
- Ibn Jinni, O. (1993). *An Introduction to Figures of Speech*. Syria: al-Ghalam Library. [In Arabic].
- Ibn Khalawayh, H. (1957). *Brief of Quranic Aberrant*. Egypt: Bergstrasher Publications. [In Arabic].

- Ibn Manzour, M. (1993). *Arabic Language*. Lebanon: Emission Library .[In Arabic] .
- Kia, S. (1961). *Anagram in Arabic Language*. Iran: Tehran University. [In Persian].
- Kurd Zafaranlu Kambuziya, A. (2015). “Morpho-phonemic analysis of past stem in Persian”. Iran: *Langue Related Research*. Tarbiat Modares University .[In Persian].
- Ma'n, M. (2001). *Detailed Dictionary in Arabic Linguistics*. Lebanon: Scientific Library .[In Arabic].
- Motallibi, M; Shaibanifard, F. (2013). *Some cases of historical phonology of Rudbari dialect of Kerman*. Iran: *Letters and Languages*. Shahid Bahonar in Kerman University. [In Persian].
- Muscati, S; Others. (1993). *Introduction to the Sami Languages Grammars*. Lebanon: Jahan-e –Ketab. [In Arabic]
- Omrani, G. (2003). *Guideline of Teaching & Learning in Persian*. Iran: Andisheh Sazan .[In Persian].
- Sarhangian, H. (1977). “A Short Description in Persian's Vowels. Iran: *Litature & Humanities*, Faculty of Tabriz University [In Persian].
- Shakhata, G. (2003). *Phonetic Characteristics of Arabian Tribesin Peninsula through the Quranic Pronunciation*. Egypt: Scientific-Research Journal of Arabic Language Sciences in Dar Gharib For Printing, Publishing & Distribution .[In Arabic]
- Sibawayh, A. (1983). *Al-Kitab*. Egypt: al-Khanchi Bookshop. [In Arabic].
- Ya'qub, E. (1982). *Arabic Linguistics & Characteristics*. Lebanon: Science Publications .[In Arabic]